ولايت و بعد جمعي آن

محمّدعلي شمالي1

چكيده

در آموزه‏هاي ديني و از منظر قرآن كريم و روايات اسلامي، ولايت از اساسي‏ترين آموزه‏هاي اسلام است. ولايت و موالات پيوندي معنوي و قوي است كه مؤمنان و حجت خدا را به يكديگر متصل مي‏سازد و به نوعي، سرنوشت آنان را در دنيا و آخرت به يكديگر گره مي‏زند. بر خلاف آنچه بسياري تصور مي‏كنند، ولايت رابطه ميان آحاد پراكنده مؤمنان با حجت خدا نيست، بلكه ولايت رابطه ميان جمع مؤمنان با حجت خدا و با يكديگر است. ولايت الهي از مؤمنان پيكر واحدي مي‏سازد و زلال محبت و ايثار را جاري مي‏گرداند. ولايت روح اسلام است و مي‏تواند به امّت اسلامي حيات معنوي بخشيده و از ايشان يك جان و روح بسازد. اين مقاله نيم‏ نگاهي به بعد جمعي ولايت در برخي ادعيه افكنده است.

كليدواژه ‏ها: ولايت، ولي، ايمان، شيعه، اخوّت، اهل‏بيت عليهم السلام ، محبت، دعا، زيارت.

مقدّمه

درباره ولايت، كه مطابق قرآن كريم و روايات اسلامي، از اساسي‏ترين آموزه‏هاي ديني ماست، تاكنون بحث‏هاي فراواني صورت گرفته و آثار متعددي به رشته تحرير درآمده است. با وجود اين، به نظر مي‏رسد هنوز جاي كار زيادي وجود دارد. اين نوشتار تا حدّي بعد اجتماعي ولايت را بررسي مي‏كند.

اميد است اين نوشتار كه تنها به بخشي از ادلّه و شواهد موجود در منابع اصيل اسلامي درباره جنبه جمعي ولايت اشاره دارد، گامي در جهت تقويت اخوت ايماني باشد و با گام‏هاي علمي و عملي ديگر تكميل گردد. قطعا استحكام و تعميق پيوند ولايي ميان پيروان اهل‏بيت عليهم السلام بهترين شرايط را براي اتحاد اسلامي فراهم مي‏سازد؛ همان‏گونه كه اتحاد اسلامي مناسب‏ترين موقعيت را براي دوستي و همكاري همه خداباوران عالم ايجاد مي‏نمايد.

ولايت در معنا و كاربرد

«ولايت» داراي معاني فراواني است؛ اما معمولاً بيشتر به معناي سرپرستي و احيانا ياري يا دوستي به كار مي‏رود. به همين سان، «ولي» و «مولي» نيز به معناي سرپرست، يار يا دوست مورد استفاده قرار مي‏گيرند. با توجه به شواهد و قراين لفظي و معنوي، مي‏توان فهميد كدام‏يك از اين معاني مقصود گوينده است. براي مثال، در آيه شريفه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»2 مراد نمي‏تواند صرفا يار يا دوست باشد، بلكه منظور سرپرست و داراي حق تصرّف و طاعت است.3 «مولي» نيز در آيات شريفه «وَإِن تَوَلَّوْاْ فَاعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ مَوْلاَكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَي وَنِعْمَ النَّصِيرُ»4«فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ

هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَي وَنِعْمَ النَّصِيرُ»5 به معناي

سرپرست به كار رفته است. در اين دو آيه، هم بر سرپرستي خداوند تأكيد شده است و هم بر ياري خداوند. اگر «مولي» به معناي يار بود، «نِعْمَ النَّصِيرُ»تكراري و ظاهرا بي‏وجه مي‏بود.

نكته جالب ديگر درباره ولايت و مشتقات آن كاربردهاي متقابل و طرفيني آن است. براي مثال، آيه «وَمَن يَتَوَلَّ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ»6 از قبول ولايت خدا، پيامبر و جانشينانش (كه در آيه قبل به مصداق اتمّ آن، اميرمؤمنان علي عليه السلام كه در حال ركوع زكات دادند، اشاره كرده است)، به عنوان «تولّي» ياد گرديده و متقابلاً در آيه «إِنَّ وَلِيِّـيَ اللّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّي الصَّالِحِينَ»7 لطف و عنايت خداوند در پذيرش سرپرستي صالحان، «تولّي» ناميده شده است. هم خدا ولي مؤمنان است: «اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ»،8 و هم مؤمنان راستين اولياي خدايند: «أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللّهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ.»9 در تفسير نمونه، ذيل اين آيه چنين آمده است:

«اولياء» جمع «ولي»، در اصل از ماده «ولي، يلي» گرفته شده كه به معناي نبودن واسطه بين دو چيز و نزديكي و پي در پي بودن آنهاست. به همين دليل، به هر چيزي كه نسبت به ديگري قرابت و نزديكي داشته باشد، خواه از نظر مكاني يا زماني يا نسب و يا مقام، «ولي» گفته مي‏شود. استعمال اين كلمه به معناي سرپرست و دوست و مانند اينها نيز از همين جاست.

بنابراين، اولياي خدا كساني هستند كه ميان آنان و خدا حائل و فاصله‏اي نيست؛ حجاب‏ها از قلبشان كنار رفته و در پرتو نور معرفت و ايمان و عمل پاك، خدا را با چشم دل چنان مي‏بينند كه هيچ‏گونه شك و ترديدي به دل‏هايشان راه نمي‏يابد.10

درباره مؤمنان، هم خداوند مولاي ايشان و هم ايشان مولاي اويند؛ هم خداوند ولي ايشان است و هم ايشان ولي اويند و موالات وجود دارد. ميان مؤمنان و حجت‏هاي خداوند نيز رابطه طرفيني است؛ هم آنها ولي مؤمنان هستند: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و مولاي ايشان «من كُنت مولاه فهذا علي مولاه»، هم مؤمنان مي ‏توانند به ايشان عرض كنند «أنا ولي لك»11 يا «انا مولاك و من شيعتك.»12 البته اين به معناي تساوي طرفين نيست؛ قطعا ولايت خداوند نسبت به مؤمنان با ولايت مؤمنان نسبت به خدا تفاوت دارد. نيز ولايت حجت‏هاي الهي بر مؤمنان با ولايت مؤمنان نسبت به ايشان تفاوت دارد؛ يك طرف مراد است و ديگري مريد، يك طرف مطاع است و ديگري مطيع، يك طرف هدايتگر است و ديگري هدايت ‏پذير.

ولايت در كلام الهي

ولايت و موالات پيوند معنوي و قوي است كه مؤمنان و حجت خدا را به يكديگر متصل مي‏سازد و به نوعي، سرنوشت آنها را در دنيا و آخرت به يكديگر گره مي‏زند. بر خلاف آنچه بسياري تصور مي‏كنند، ولايت رابطه ميان آحاد پراكنده مؤمنان با حجت خدا نيست، بلكه ولايت رابطه ميان جمع مؤمنان با حجت خدا و با يكديگر است؛ مثلاً، در زمان ما، همان‏گونه كه حضرت ولي‏عصر (عج)، ولي و مولاي همه مؤمنان هستند، مؤمنان نيز اوليا و موالي ايشان ‏ويكديگرند.بلي،مؤمنان ‏نسبت‏ به ‏يكديگر ولايت ‏دارند:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَـئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ»13

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَالَّذِينَ آوَواْ وَّنَصَرُواْ أُوْلَـئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَلَمْ يُهَاجِرُواْ مَا لَكُم مِّن وَلاَيَتِهِم مِن شَيْءٍ حَتَّي يُهَاجِرُواْ...»14

غيرمؤمنان هم رهبر دارند و هم نسبت به رهبران خود و يكديگر ولايت دارند:

«وَالَّذينَ كَفَرُواْ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ...»؛15 «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَي أَوْلِيَاء بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.»16

اينان نيز سرنوشتشان به يكديگر گره خورده است. كساني كه در دنيا از رهبري فرد خاصي تبعيت نموده و ولايت او و يكديگر را داشته‏اند، در آخرت نيز با يكديگر محشور مي‏شوند و با هم به سوي بهشت يا جهنم سوق داده مي‏شوند. قرآن كريم مي‏فرمايد: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُوْلَـئِكَ يَقْرَؤُونَ كِتَابَهُمْ وَلاَ يُظْلَمُونَ فَتِيلاً.»17 علّامه طباطبائي در ذيل اين آيه مي‏فرمايد:

از آيه‏اي كه درباره فرعون، كه يكي از امامان ضلال و گمراهي است، بحث مي‏كند، يعني از آيه «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ»18 و همچنين از آيه «لِيَمِيزَ اللّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ عَلَي بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ»19 و غير اينها از آيات بسياري ديگر، استفاده مي‏شود كه اهل ضلال هيچ وقت از اوليائشان جدا نمي‏شوند و لازمه اين سخن آن است كه در روز قيامت، ايشان به اتفاق پيشوايان خود فراخوانده مي‏شوند ... پس ظاهر اين مي‏شود كه مراد از امام هر طايفه، آن كسي است كه مردم به پيشوايي‏اش تن در داده باشند، حال چه اينكه امام حق باشد و چه امام باطل.20

مرحوم علّامه طباطبائي به نقل از تفسير برهان از ابن شهرآشوب نقل مي‏كند كه امام صادق عليه السلام فرمودند: «الا تحمدون اللّه؟ انّه اذا كان يوم القيامة يدعي كل قوم الي من يتولّونه، و فزعنا الي رسول‏اللّه(ص) و فزعتم‏انتم‏الينا.»21

اين روايت ذيلي دارد كه در تفسير نمونه آمده است: «فالي اين ترون يذهب بكم؟ الي الجنة و ربّ الكعبة قالها ثلاثا.»

ترجمه اين روايت چنين است:

آيا شما حمد و سپاس خدا را به جا نمي‏آوريد؟ هنگامي كه روز قيامت مي‏شود، خداوند هر گروهي را با كسي كه ولايت او را پذيرفته، مي‏خواند. ما را همراه پيامبر صلي‏الله‏عليه‏و‏آله و شما را همراه ما. فكر مي‏كنيد در اين حال شما را به كجا مي‏برند؟ به خداوند كعبه، به سوي بهشت ـ سه بار امام اين جمله را تكرار كرد.22

علّامه طباطبائي همچنين از تفسير عيّاشي از امام صادق عليه السلام درباره آيه «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» اين حديث را نقل مي‏كنند: «اذا كان يوم القيامة قال اللّه: أليس العدل من ربّكم أن يولّوا كل قوم من تولّوا؟ قالوا: بلي. قال: فيقول: تميّزوا، فيتميزون»؛23 آن‏گاه كه روز قيامت فرامي‏رسد، خداوند مي‏فرمايد: آيا عدل پروردگار شما اقتضا نمي‏كند هر قومي را دنبال هر كسي كه ولايتش را داشته‏اند، بفرستند؟ مي‏گويند: بلي، [عدالت چنين اقتضايي دارد.] امام صادق عليه السلام افزودند: سپس خداوند مي‏فرمايد: از هم جدا شويد، پس جدا مي‏شوند.

قرآن كريم درباره كفّار مي‏فرمايد: «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَي جَهَنَّمَ زُمَرا»24 درباره مؤمنان هم مي‏فرمايد: «وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَي الْجَنَّةِ زُمَرا.»25 در اين زمينه، شواهد فراواني وجود دارد. بنابراين، پيوندهاي نسبي و سببي و همه پيوندهاي عرفي و قراردادي با مرگ به پايان مي‏رسند. هر كس بايد خود در مقابل خداوند پاسخگو باشد: «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدا»26 بسته به اينكه هر كس در دنيا چه سلوكي داشته و ولايت چه كساني را پذيرفته باشد، در گروه و مجموعه‏اي كه بيشترين سنخيت و تناسب را با ايشان داشته است قرار مي‏گيرد و پشت سر رهبران خود به سوي بهشت يا جهنم رهنمون مي‏شود، البته با اين تفاوت كه رابطه عاطفي و مهرآميز ميان مؤمنان با رهبرانشان و نسبت به يكديگر برقرار مي‏ماند و از سوي خداوند متعال و پاكان درگاهش از ايشان دستگيري‏هاي فراوان مي‏شود. اما غير مؤمنان ـ ولو اينكه در يك گروه و مجموعه باشند ـ نسبت به يكديگر مهر و محبت ندارند: «الْأَخِلَّاء يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»27 و از خداوند خواستار عذاب بيشتر براي يكديگر مي‏شوند: «قَالَ ادْخُلُواْ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُم مِن الْجِنِّ وَالإِنسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا حَتَّي إِذَا ادَّارَكُواْ فِيهَا جَمِيعا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لأُولاَهُمْ رَبَّنَا هَـؤُلاء أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابا ضِعْفا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلٍّ ضِعْفٌ وَلَـكِن لاَّ تَعْلَمُونَ.»28 رهبران باطل از پيروان خود تبرّي مي‏جويند: «إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُواْ مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ وَرَأَوُاْ الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ»29 و پيروان نيز، كه به عجز و بي‏مهري و تبرّي رهبران خود واقف مي‏شوند، مي‏خواهند از ايشان تبري جويند: «وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُواْ لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُواْ مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللّهُ‏أَعْمَالَهُمْ‏حَسَرَاتٍ‏عَلَيْهِمْ‏وَمَاهُم‏بِخَارِجِينَ‏مِنَ‏النَّارِ.»30

نكته جالب اين است كه پيروان رهبران باطل وقتي بي‏مهري و تبرّي رهبران خود را مي‏بينند، به جاي اينكه بگويند ما هم از ايشان تبرّي مي‏جوييم، مي‏گويند: اي كاش بار ديگر به دنيا برمي‏گشتيم تا از پيشوايان گم‏راه خود بيزاري جوييم، آنچنان‏كه آنان اينك از ما بيزاري جستند. اين شايد اشاره به اين باشد كه آنها مي‏فهمند آن زمان براي تبرّي دير است. آنها عمري را در پيروي كساني سپري كرده‏اند كه به ايشان محبت واقعي و تعلّق‏خاطر نداشته‏اند و صرفا براي هوا و هوس‏هاي خود از ايشان استفاده كرده‏اند. آن‏گاه همگي به قعر جهنم فرو مي‏روند و نمي‏توانند از يكديگر جدا شوند.

ولايت الهي نزد مؤمنان

اكنون ببينيم مؤمنان چگونه‏اند؟ ولايت الهي چگونه از ايشان پيكري واحد ساخته كه در همه شرايط، در سختي‏ها و دشواري‏ها، در خوشي‏ها و آساني‏ها، در دنيا و آخرت، همواره به يكديگر مي‏انديشند و محبت مي‏ورزند و حاضرند نه تنها براي سيد و مولايشان فداكاري نمايند، بلكه مشتاقند از جان و مال و وقت خود، براي برادران و خواهران ايماني خويش مايه بگذارند. البته اين درسي است كه از رهبران خود گرفته‏اند؛ آنان كه الگوي وفا و مهرورزي بوده و لحظه‏اي از ياد پيروان خود غفلت نكرده‏اند. پيامبر اكرم صلي‏الله‏عليه‏و‏آله فرمودند: «المؤمن للمؤمن كالبنيان يشيّد بعضه بعضا»؛ افراد با ايمان نسبت به يكديگر همانند اجزاي يك ساختمانند كه هر جزئي از آن جزء ديگر را محكم نگاه مي‏دارد.

«المؤمنون‏كالنفس‏الواحدة»؛مؤمنان‏همچون‏يك‏روحند.

«مثل المؤمنين في توادّهم و تراحمهم كمثل الجسد الواحد اذا اشتكي بعضه تداعي سائره بالسهر و الحمي»؛31 مثل افراد با ايمان در دوستي و نيكي به يكديگر، همچون اعضاي يك پيكر است كه چون بعضي از آن رنجور شود و به درد آيد، اعضاي ديگر را قرار و آرامش نخواهد بود.

اين ولايت است كه از مؤمنان پيكر واحدي مي‏سازد و هرگونه منيّت و انانيت را ذوب نموده، زلال محبت و ايثار را جاري مي‏سازد. اين ولايت است كه روح اسلام است و مي‏تواند به امت اسلامي حيات معنوي ببخشد و از ايشان يك جان و روح بسازد.

ظهور ولايت در ادعيه و زيارات

الف. زيارت عاشورا

در زيارت «عاشورا» مي‏خوانيم: «يا اباعبداللّه انّي سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم الي يوم القيامة»؛ اي اباعبداللّه، من در صلح هستم با هر كه با شما در صلح است و در نبردم با هر كه با شما نبرد كند.

آنچه در اين فراز بر آن تأكيد مي‏شود اين است كه ولايت امام عليه السلام همزمان بايد دو ويژگي داشته باشد: دوستي و صفا به دوستان ايشان و مقابله با دشمنان ايشان. اين كافي نيست كه ـ مثلاً ـ امام حسين عليه السلام را دوست بداريم و يزيد را دشمن بداريم، بلكه بايد تا روز قيامت هر كه را با اهل‏بيت عليهم السلام دوست است، دوست بگيريم و هر كه را با ايشان دشمني مي‏كند، از خود دور سازيم.

«يا اباعبداللّه انّي اتقرّب الي اللّه و الي رسوله و الي اميرالمؤمنين و الي فاطمة و الي الحسن و اليك بموالاتك و بالبراءة ممّن قاتلك و نصب لك الحرب و بالبراءة ممّن اسّس اساس الظلم و الجور عليكم و ابرء الي اللّه و الي رسوله ممّن اسّس اساس ذلك و بني عليه بنيانه و جري في ظلمه و جوره عليكم و علي اشياعكم.»

در اين فراز، راه نزديكي به خداوند و پيامبر و اهل‏بيت عليهم السلام ، موالات امام حسين عليه السلام و بيزاري از دشمنان آن حضرت است كه با ايشان جنگيدند و هر كس بناي ظلم بر اهل‏بيت عليهم السلام را پي‏ريزي كرد، و روشن مي‏گردد كه دامنه اين برائت به كساني كشيده مي‏شود كه به شيعيان و پيروان اهل‏بيت عليهم السلام ظلم و ستم مي‏كنند.

پس مسئله منحصر به كربلا و لشكر امام حسين عليه السلام و لشكر يزيد نيست. حتي منحصر به صدر اسلام و صف اهل‏بيت عليهم السلام و صف مقابل نيست، بلكه اين صف‏بندي تا قيامت ادامه پيدا مي‏كند و در همه كربلاهاي زمين و عاشوراهاي تاريخ تكرار مي‏شود: «كلُّ يوم عاشوراء و كل ارض كربلا.»

بلافاصله، پس از اين فراز و با آمادگي ذهني، كه زيارت‏كننده بايد پيدا كرده باشد، چنين گفته مي‏شود: «و أتقرّب الي اللّه ثمّ اليكم بموالاتكم و موالاة وليكم و بالبراءة من أعدائكم و الناصبين لكم الحرب و بالبراءة من اشياعهم و اتباعهم.»

در اين فراز، راه نزديكي به خدا و پيامبر و اهل‏بيت عليهم السلام ، موالات پيامبر و اهل‏بيت عليهم السلام و موالات دوستان و پيروان ايشان و بيزاري از دشمنان اهل‏بيت عليهم السلام و پيروان و دوستان ايشان ذكر مي‏شود. پس يك عامل مهم براي نزديكي به خدا و اهل‏بيت عليهم السلام ، دوستي و موالات شيعيان ايشان است. در اينجاست كه فراز نخستين با اضافه مهمي تكرار مي‏شود: «إنّي سلم لمن سالمكم و حرب لمن حاربكم و ولي لمن والاكم و عدو لمن عاداكم»؛ من در صلح هستم با هر كه با شما در صلح است و در نبردم با هر كه با شما نبرد كند و دوستم با هر كه ولايت شما را دارد و دشمنم با هر كه با شما دشمني دارد.

سپس تقاضاهاي مهمي را از خداوند مطرح مي‏كنيم:

«فأسأل اللّه الذي اكرمني بمعرفتكم و معرفة اولياءكم و رزقني البراءة من اعداءكم أن يجعلني معكم في الدنيا و الاخرة و ان يثبّت لي عندكم قدم صدق في الدنيا و الاخرة و أسأله أن يبلّغني المقام المحمود لكم عنداللّه و ان يرزقني طلب ثاري(كم) مع امام هدي‏ظاهر ناطق‏بالحق‏منكم.»

از خدا، كه مرا با معرفت شما و معرفت دوستان و شيعيان شما مورد اكرام قرارد داده و بيزاري از دشمنان شما را نصيب من ساخته است، چهار درخواست مي‏شود. مسلّما اين درخواست‏ها بايد معرفت اهل‏بيت عليهم السلام و معرفت اولياي ايشان و بيزاري از دشمنان مرتبط باشد. اصولاً هرگاه خدا را با صفتي مي‏خوانيم و سپس تقاضايي مطرح مي‏كنيم يا اول تقاضايي را مطرح مي‏كنيم و سپس خدا را با برخي صفاتش مي‏ستاييم بايد سنخيت كاملي وجود داشته باشد؛ مثلاً، قرآن مي‏فرمايد: «وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ.»32 ميان طلب مغفرت و رحمت و اينكه خداوند بهترين رحم‏كنندگان است، سنخيت وجود دارد. يا مي‏فرمايد: «قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكا لاَ يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ»33 ميان درخواست مغفرت و حكومت و بسيار بخشنده بودن خداوند تناسب كامل وجود دارد. يا همين‏طور: «وَتُبْ عَلَيْنَآ إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»34 پس معلوم مي‏شود معرفت اهل‏بيت عليهم السلام و معرفت اولياي ايشان و دوري از دشمنان ايشان كليد و مقدّمه رسيدن به آن چهار درخواست است و در واقع، به خداوند عرض مي‏كنيم: حال كه اين سه چيز را به ما عطا كردي، لطف خود را در حق ما تمام كن و اين سه چيز را با اجابت اين درخواست‏ها به سرانجام مطلوب برسان. آن چهار درخواست عبارتند از:

الف. در دنيا و آخرت با اهل‏بيت عليهم السلام بودن؛

ب. در دنيا و آخرت قدم و مقام راست و ثابتي نزد اهل‏بيت عليهم ‏السلام داشتن؛

ج. رسيدن به مقام پسنديده‏اي كه در آخرت اهل‏ بيت عليهم ‏السلام نزد خداوند دارند.

د. خون‏خواهي خون‏هاي به ناحق ريخته اهل‏ بيت عليهم‏ السلام در ركاب امام زمان (عج).

منظور از با اهل‏بيت عليهم السلام بودن در دنيا حضور فيزيكي نزد آنها نيست؛ زيرا اين نه در زمان غيبت مقدور است و نه حتي در زمان حضور براي بسياري از شيعيان ميسور بود و اصولاً معلوم نيست كه اين اصلاً امر مطلوبي باشد كه همه بخواهند به مكان اقامت امام بروند و آنجا زندگي كنند. ظاهرا ـ با توجه به آنچه قبلاً گفته شد ـ مراد اين است كه اگر ما اهل‏بيت عليهم السلام را بشناسيم و به طور مشخص اگر امام زمان خود را بشناسيم، يعني هم امام را بشناسيم و هم زمان را بشناسيم و هم اهداف و خواست اماممان را در اين زمان بشناسيم و مؤمنان و اهل ولايت ايشان را بشناسيم، يعني از احوال، نيازها، توانايي‏ها و تلاش‏هاي ايشان شناخت كافي داشته باشيم و دشمنان را نيز بشناسيم و از كارها و برنامه‏ها و به طور كلي، اردوگاه ايشان فاصله بگيريم، مي‏توانيم اميدوار باشيم كه در دنيا و آخرت با اهل‏بيت عليهم السلام باشيم، ثابت‏قدم بمانيم و به اردوگاه دشمن نلغزيم، در قيامت با اهل‏بيت عليهم السلام محشور شويم «يُحشر في زمرتكم»35 و پشت سر پيامبر و اهل‏بيت عليهم السلام «يكرّ في رجعتكم و يُملّك في دولتكم»؛36 «اللهم ان حال بيني و بينه الموت الذي جعلته علي عبادك حتما مقضيا فاخرجني من قبري مؤتزرا كفني شاهرا سيفي مجرّدا قناتي ملبيّا دعوة الداعي في الحاضر و البادي.»37

اگر مؤمنان واقعا همچون يك پيكر باشند و با يكديگر متحد بوده و گرداگرد ولي خدا يا نايبان او حلقه زده و قلبا و عملاً و قولاً پشتيبان يكديگر باشند، قطعا سعادت دنيا و آخرت نصيبشان گشته و دوران تلخ هجران و غيبت به عصر شيريني و شادماني وصال و ظهور تبديل خواهد شد، كه امام زمان (عج) خود فرمودند:

«لو انّ اشياعنا ـ وفقهم اللّه لطاعته ـ علي اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد لما تأخرّ عنهم اليمن بلقائنا و لتعجلّت لهم السعادة بمشاهدتنا علي حق المعرفة و صدقها منهم بنا فما يحبسنا عنهم الّا ما يتصّل بنا ممّا نكرهه و لا نؤثره منهم، و اللّه المستعان و هو حسبنا و نعم الوكيل.»38

طبيعي است اگر شيعيان پراكنده و متفرّق باشند، بلاها و انحرافات از هر سو ايشان را احاطه خواهد نمود و دشمنان دوست‏نما و گرگان ميش‏نما يكايك ايشان را شكار خواهند نمود.

ب. دعاي ندبه

«هل من معين فأطيل معه العويل و البكاء؟ هل من جزوع فاساعد جزعه اذا خلا؟ هل قذيت عيني فساعدتها عيني علي القذي؟»

با آنكه ندبه و زاري ممكن است امري فردي و خصوصي تلقّي شود، به ما مي‏آموزند كه بايد حتي در اينجا نيز دنبال افراد همدل و هم عقيده‏اي باشيم كه با كمك ايشان بتوانيم بيشتر گريه كنيم. اين افزايش تنها به اين دليل نيست كه افراد ديگري نيز گريه مي‏كنند و حاصل جمع گريه‏هاي ما بيش از گريه تك‏تك ما خواهد بود، بلكه منظور اين است كه اگر يار و ياوري باشد، هر كدام از افراد بيشتر و طولاني‏تر مي‏توانند گريه كنند. اين بركت كار گروهي و روحيه همدلي است كه كارايي تك‏تك افراد بيشتر مي‏شود. سؤال بعدي اين است كه آيا زاري‏كننده‏اي هست كه من در خلوتش به او ياري رسانم؟ پس مطلب به دعاي «ندبه» خواندن در مسجد يا مهديه و مانند آن تمام نمي‏شود؛ بايد شيعيان از خلوت يكديگر مطلّع بوده، علاوه بر ارتباطات عمومي و بيروني، اصحاب سرّ يكديگر باشند و به حريم يكديگر راه داشته باشند.

شخصي به نام بريد عجلي به امام باقر عليه السلام عرض كرد: شما پيروان زيادي در كوفه داريد و اگر به ايشان فرمان دهيد، اطاعت مي‏كنند و از شما تبعيت خواهند كرد. امام فرمودند: «يجي‏ء احدهم الي كيس اخيه فيأخذ منه حاجته؟ فقال: لا. قال: فهم بدمائهم ابخل»؛ آيا هر يك از ايشان هنگام نياز مي‏تواند دست در جيب برادر مؤمن خود كند و نياز خود را بر طرف سازد؟ عرض كرد: خير. فرمودند: پس (اگر نسبت به مال، در حق همديگر بخل مي‏ورزند)، نسبت به جانشان بخيل‏ترند.39

در دعاي «ندبه» مجددا سؤال مي‏شود: آيا چشمي در دوري تو همچون چشم خار رفته، گريان و پر درد شده است كه چشمان من نيز با اشك خود، آن را ياري كند؟ يكي از نكات جالب اين است كه يك بار سراغ معين و ياور گرفته مي‏شود و دو بار اعلام آمادگي براي ياري كردن. نشانه جامعه سالم اين است كه افراد بيش از اينكه فكر دريافت كمك ـ ولو براي اهداف عالي و عمومي ـ باشند، آمادگي براي كمك كردن به ديگران را دارند. در جامعه بيمار ـ اگرچه براي دين (به زعم خودشان) ـ كار كنند، اولاً، هر كسي كار خود را مي‏كند؛ ثانيا هر كسي كار خود را مهم‏ترين كار مي‏داند؛ و ثالثا، توقّع دارد كه همه به او كمك كنند؛ ولي حاضر نيست قدري از وقت و توان و امكانات خود مايه بگذارد و به ديگران كمك كند.

فرازهاي فراواني در دعاي ندبه با همين روح جمعي و گروهي پيوند خورده‏اند. ندبه‏كننده تنها دنبال حاجات شخصي خود نيست، بلكه از زبان جمع و براي جمع دعا مي‏كند. به اين جملات نيز توجه كنيد:

«هل يتصل يومنا منك بعدة فنحظي؟ متي نرد منا هلك الروية فنروي؟ ... أترانا نحفّ بك و انت تأمّ الملا و قد ملأت الارض عدلاً؟ ... اللهمّ و نحن عبيدك التائقون الي وليّك... فبلّغه منا تحية و سلاما و زدنا بذلك يا ربّ اكراما و اجعل مستقرّه لنا مستقرا و مقاما و اتمم نعمتك بتقديمك ايّاه امامنا، حتي توردنا جنانك و مرافقة الشهداء من خلصائك.»

درخواست ندبه‏كننده اقامه حق، محو باطل، عزّت و دولت اولياي خدا، ذلّت دشمنان خدا، اتصال به جريان حق و كوتاه نماندن دستش از دامان اهل‏بيت: است: «اللهم و اقم به الحق و اذلل به اعدائك و صل اللهمّ بيننا و بينه وصلة تؤدّي الي مرافقة سلفه و اجعلنا من يأخذ بحزتهم و يمكث في ظلهم.»

ج. دعاي عهد

در دعاي «عهد» نيز به روشني اين روحيه جمعي به چشم مي‏خورد. آنجا كه شيعه و دوستدار امام زمان (عج) از خداوند مي‏خواهد تا بر مولايش صلوات بفرستد، صرفا به فكر خود يا حداكثر پدر و مادرش نيست، بلكه مقدّم بر خود و خاندانش، به ياد همه مردان و زنان مؤمن در شرق و غرب زمين، در دشت و كوه، در خشكي و درياست و از خداوند چنين مي‏خواهد:

«اللهم بلّغ مولانا الامام الهادي المهدي القائم بامرك ـ صلوات اللّه عليه و علي آبائه الطاهرين ـ عن جميع المؤمنين و المؤمنات في مشارق الارض و مغاربها سهلها و جبلها و برّها و بحرها و عنّي و عن والدي من الصلوات زنة عرش اللّه و مداد كلماته و ما احصاه علمه و احاط به كتابه.»

هنگامي كه امام صادق عليه السلام اين دعا را تعليم دادند، چند تن مؤمن در شرق و غرب عالم بودند؟ در چين ـ مثلاً ـ چند شيعه وجود داشت؟ در درياها چند مؤمن سفر مي‏كردند؟ و يا در ماوراي بحار چند مؤمن زندگي مي‏كردند؟ آيا حضرت نمي‏خواستند به من و شما بگويند كه از شما شيعيان آخرالزمان، كه در عصر انتشار و حضور در محافل و مجامع شيعي در سراسر جهان خواهيد بود، انتظار جدّي مي‏رود كه هر روز خود را با ياد امام زمانتان و توجه به شيعيانش آغاز كنيد و خود را جزئي از اين كل ببينيد و بيش از آنكه دنبال حلّ مشكلات شخصي خود باشيد، به فكر امّت باشيد؟ در پايان نيز مي‏گوييم: «اللهمّ اكشف هذه الغمّة عن هذه الامّة بحضوره و عجّل لنا ظهوره انّهم يرونه بعيدا و نراه قريبا برحمتك يا ارحم الراحمين.»

د. دعاي افتتاح

دعاي «افتتاح»، به ويژه هنگام نتيجه‏گيري و جمع‏بندي نهايي، مشحون از تفكر جمعي و دغدغه‏هاي عمومي و جهاني مربوط به كل پيكره ولايت است. كافي است تنها به اين فرازها توجه‏كنيم تا صدق‏مدعاي‏مزبورروشن گردد:

«اللهّمّ انّا نرغب اليك في دولة كريمة تعزّ بها الاسلام و اهله و تذلّ بها النفاق و اهله و تجعلنا فيها من الدعاة الي طاعتك و القادة الي سبيك و ترزقنا بها كرامة الدنيا و الاخرة ... اللهّمّ المم به شعثنا و اشعب به صدعنا و ارتق به فتقنا و كثّر به قلّتنا و اعزز به ذلّتنا و اغن به عائلنا ... و انصرنا علي عدوّك و عدوّنا ...

اللهّمّ انّا نشكو اليك فقد نبينا ـ صلواتك عليه و آله ـ و غيبة و لينا و كثرة عدوّنا و قلّة عددنا فصلّ علي محمّد و آله و اعنّا علي ذلك بفتح منك تعجله و بضرّ تكشفه و نصر تعزّه و سلطان حقّ تظهره ...»

گويي مرام‏نامه حزبي سياسي و جمعي بسيار تشكيلاتي را مي‏خوانيم كه هم آرمان‏ها و اهداف، هم راه‏كارها و هم آسيب‏ها و مشكلات در آن بيان شده است. آنچه در اينجا اصلاً جاي ندارد انانيت و خودخواهي، پراكنده‏كاري و تشتّت، غفلت از دشمنان و يأس و نوميدي است.

ه . زيارت امين ‏اللّه

در زيارت «امين‏اللّه»، كه به گفته علّامه مجلسي و به نقل حاج شيخ عبّاس قمي از حيث متن و سند، بهترين زيارات است و بايد در جميع روضات مقدّسه بر آن مواظبت شود، تتّمه‏اي دارد كه در كامل‏الزيارة بيان شده است: «أنت الهي و سيدي و مولاي، إغفر لاوليائنا و كفّ عنّا اعدائنا و اشغلهم عن اذانا و اظهر كلمّة الحق واجعلها العليا و أدحض كلمة الباطل و اجعلها و السفلي إنّك علي كلّ شي‏ء قدير.»

جابر از امام باقر عليه السلام نقل مي‏كند كه حضرت سجّاد عليه السلام در كنار قبر اميرالمؤمنين عليه السلام چنين دعا كردند: «خدايا، تو معبود و آقا و مولاي من هستي. دوستان ما را بيامرز و دشمنان ما را از ما بازدار و ايشان را آن‏قدر مشغول كن كه ما را آزار ندهند و كلمه حق را غالب گردان و كلمه باطل را مغلوب قرار ده. قطعا تو بر همه چيز توانايي.» اين جملات نشانگر گوشه‏اي از اهتمام معصومان عليهم السلام به شيعيان خود در كنار دغدغه‏هاي ژرفي است كه نسبت به جريان كلي حق و باطل دارند و ما نيز بايد هر دو را مدّنظر داشته باشيم: اهتمام به دوستان و مواليان در دعا و عمل، و تلاش براي غلبه حق بر باطل.

پرتوي از ولايت در نامه امام حسن عسكري عليه السلام

امام حسن عسكري عليه السلام در نامه‏اي كه به اسحاق نيشابوري نوشتند، گوشه‏اي از محبت و عنايت خود را به دوستان خويش چنين ابراز نمودند:

«... خداوند تو را رحمت كند. ما ـ بحمدللّه و به نعمت خداوند متعال ـ خانداني هستيم كه همواره دلسوز و نگران دوستان خود هستيم و از احسان و رحمت پياپي خدا و بخشش وي به آنان شادمان مي‏گرديم و هر نعمتي را كه خداوند ـ تبارك و تعالي ـ به آنان ارزاني مي‏دارد، بزرگ مي‏شماريم. خداوند حق را بر تو و يارانت تمام نمايد؛ آنان كه به مانند تو مورد رحمت خداوند متعال واقع شده و خداوند آنان را همچون تو به حقيقت بينا كرده، از باطل روي‏گردانند و در گم‏راهي طغيان غرق نمي‏شوند. و تمام كردن نعمت نيز براي تو وارد شدن به بهشت است. و هيچ نعمتي از نعمت‏هاي خدا نيست، مگر اينكه گفتن «الحمدللّه» و حمد كردن خداي متعال ـ كه نام‏هايش مقدّس باد ـ باعث اداي شكر آن نعمت خواهد شد. من نيز مي‏گويم: «الحمدللّه». سپاس خداي را بسان همه سپاس‏هايي كه تا ابد سپاس‏گزاي براي خدا به جاي آورده باشد در برابر منّتي كه خدا بر تو نهاده و به نعمت خود، تو را از هلاكت نجات داده، راه تو را در گذر از اين گردنه هموار كرده است،...»40

اين چه مهر و محبتي است كه ائمّه اطهار عليهم السلام را همواره دلسوز و نگران دوستان خود مي‏گرداند؟ خوشي و شادماني شيعيان ايشان را شادمان و گرفتاري شيعيان ايشان را غمگين مي‏نمايد. نعمت‏هاي خداوند در حق ايشان را بزرگ شمرده و خود را موظّف به شكر و سپاس‏گزاري در مقابل آن نعمت‏ها مي‏بينند و از خداوند اتمام نعمت در حق ايشان را با اجازه ورود به بهشت درخواست مي‏نمايند. جالب‏تر آنكه بدانيم اسحاق نيشابوري و دوستانش چندان هم افراد خوب و مرضي امام‏حسن‏عسكري عليه السلام وپدربزرگوارش‏امام‏هادي عليه السلام نبودند. در ادامه همين نامه مملوّ از محبت، حضرت مي‏فرمايند:

«شما در دوران امام گذشته، تا پايان عمر شريفش و در اين مدت از دوران من، كارهايي داشتيد كه در نزد من پسنديده و با توفيق همراه نبوده است ...

شما را به كدامين گم‏راهي مي‏برند و همچون چارپايان رو به كجا داريد؟ از حق رو گردانيد و به باطل ايمان مي‏آوريد و نعمت‏خدا را ناسپاسي‏وكفران مي‏كنيد؟»41

امامي كه قلبش از كارهاي ناپسند اسحاق و دوستانش چنين پردرد است، باز هم آن‏قدر به ايشان محبت و عنايت دارد كه يك پدر به فرزندانش ندارد. اگر ذيل اين نامه نبود، ممكن بود چنين تصور شود كه لابد اين نامه خطاب به گروهي از خالص‏ترين و زبده‏ترين شيعيان بوده است.

در نامه ديگري امام حسن عسكري عليه السلام به مردم قم و آبه چنين مرقوم داشتند:

«... خداوند متعال ما و شما را در حالتي نزديك جمع كرده و بين ما پيوند خويشاوندي قرار داده است؛ چراكه عالِم [حضرت رضا] ـ سلام‏اللّه عليه ـ فرموده است: مؤمن نسبت به مؤمن مانند برادر تني است ...»42

نتيجه‏ گيري

با نگاهي كوتاه به آموزه‏هاي ديني و آيات و روايات اسلامي، به روشني جايگاه ولايت و روح و بعد جمعي آن آشكار مي‏شود. ولايت به معناي سرپرستي و دوستي است، اولياي الهي افرادي هستند كه هيچ‏گونه حايلي ميان آنان و خداوند متعال وجود ندارد؛ حجاب‏ها كنار رفته و در پرتو نور معرفت، خداي متعال را با چشم دل مي‏بينند. از آنچه گذشت، چند نكته به دست آيد، كه جملگي نماييانگر بعد جمعي ولايت است:

1. ولايت الهي از مؤمنان پيكري واحد مي‏سازد به گونه‏اي كه آنان در زندگي در پرتو ولايت، سختي‏ها و ناملايمات را بر خود هموار كرده، همواره در فكر همنوعان خويش، مهرورزي به يكديگر و در تلاش براي حل مشكلات همديگر هستند.

2. ولايت روح اسلام است كه به امت اسلام، حيات، شادابي، پويايي و معنويت مي‏بخشد. انگيزه آنان را براي ادامه حيات، تلاش و كوشش صد چندان مي‏كند.

3. انسان‏ها از طريق ارتباط با اولياي الهي، با آنان انس گرفته و در پرتو رابطه قلبي با ايشان، پرده‏ها و حجاب‏هاي دل ايشان به كناري رفته و شفاف و نوراني مي‏گردد.

4. ما از طريق ارتباط با اولياي الهي و برقراري رابطه قلبي و صميمي با ايشان، با آنان مأنوس شده و در دنيا و آخرت‏ايشان‏راواسطه‏فيض‏الهي‏وشفيع‏خويش‏قرارمي‏دهيم.

5. در منابع ديني و آيات و روايات و ادعيه مأثور از ائمّه اطهار عليهم السلام ، بعد جمعي و اجتماعي ولايت بسيار برجسته و چشم‏گير است، به گونه‏اي كه فرد با تعامل و ارتباط با ولي خدا، رابطه دوسويه با وي برقرار كرده، با او به سخن مي‏نشيند. بدين‏سان، از اين طريق مشكلات خود را برطرف نموده و تخليه رواني مي‏شود.

6. هر چند ما بي‏واسطه، و خود مستقيما مي‏توانيم با خداي متعال ارتباط برقرار كرده، با او به سخن بشينيم، اما گاهي به خاطر حجاب‏هايي كه در پرتو گناهانمان به دست آورده‏ايم،اين ارتباط به كندي و به سختي برقرار مي‏شود. در اين صورت، اولياي الهي را واسطه قرار مي‏دهيم.

پى نوشت ها

1- استاديار و عضو هيأت علمى مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره.

2ـ مائده: 55.

3ـ براى ملاحظه بحث‏هاى تفسيرى و روايى درباره اين آيه، ر.ك. سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان فى تفسيرالقرآن، بى‏تا، ج 6، ص 5ـ25 / ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، 1374، ج 4، ص 421ـ434.

4ـ انفال: 40.

5ـ حج: 78.

6ـ مائده: 56.

7ـ اعراف: 196.

8ـ بقره: 257.

9ـ يونس: 62.

10ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، ج 8، ص 333.

11ـ شيخ عبّاس قمى، مفاتيح‏الجنان، زيارت «آل يس».

12ـ كلام ابوبصير به امام باقر عليه السلام . ر.ك. محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، 1403، ج 27، ص 30.

13ـ توبه: 71.

14ـ انفال: 72.

15ـ انفال: 73.

16ـ مائده: 51.

17ـ اسراء: 71.

18ـ هود: 98.

19ـ انفال: 37.

20ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 13، ص 229.

21ـ همان، ص 170.

22ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، ج 12، ص 204 و 213.

23ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ج 13، ص 171.

24ـ زمر: 71.

25ـ زمر: 73.

26ـ مريم: 95.

27ـ زخرف: 67.

28ـ اعراف: 38.

29ـ بقره: 166.

30ـ بقره: 167.

31ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، ج 3، ص 33.

32ـ مؤمنون: 118.

33ـ ص: 35.

34ـ بقره: 128.

35ـ شيخ عبّاس قمى، مفاتيح‏الجنان، زيارت «جامعه كبيره».

36ـ همان.

37ـ همان، دعاى «عهد».

38ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 53، ص 177.

39ـ همان، ج 52، ص 273.

40ـ گروه مؤلفان مجمع جهانى اهل‏بيت عليهم السلام ، خورشيد سامراء، سرى پيشوايان هدايت، ج 13، 1385، ص 269ـ270.

41ـ همان.

42ـ همان، ص 277.

منابع ...

ـ طباطبائى، سيد محمّدحسين، الميزان فى تفسيرالقرآن، قم، انتشارات اسلامى، بى‏تا.

ـ قمى، شيخ عبّاس، مفاتيح‏الجنان.

ـ گروه مؤلفان مجمع جهانى اهل‏بيت عليهم السلام ، خورشيد سامراء، سرى پيشوايان هدايت، ترجمه كاظم حاتم طبرى، قم، مجمع جهانى اهل‏بيت عليهم السلام ، 1385، ج 13.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، مؤسسة الوفاء، 1403.

ـ مكارم شيرازى، ناصر و همكاران، تفسير نمونه، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1374.